

افلاطون ، چکیدہ جامع کے آثار

به انضمام یک مقاله از رالف والدو امرسن

ترجمه و تقریر: بهنام چهرزاد

سرشناسه : افلاطون، ۴۲۷ - ۳۴۷ ق.م.

Plato

عنوان و نام پدیدآور : افلاطون، چکیده جامع کل آثار به انضمام یک ناله ای؛ "الف والدو امرسن / [افلاطون]؛ [با مقدمه و ویراستاری جان ام کوپر]؛ ترجمه و تقریر بهنام چهرزاد.

مشخصات نشر : تهران : شما : بهجت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری : ۴۸۸ ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۱۷-۰۱۰

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : عنوان اصلی: Complete works, c۱۹۹۷.

موضوع : سقراط، ۴۶۹ - ۳۹۹ ق.م.

موضوع : Socrates

موضوع : فلسفه قدیم

موضوع : Philosophy, Ancient

شناسه افزوده : کوپر، جان مدیسن، ۱۹۳۹-م. مقدمه نویسنده، ویراستار

شناسه افزوده : (Cooper, John M. (John Madison), ۱۹۳۹-

شناسه افزوده : چهرزاد، بهنام، ۱۳۵۸-، مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ الف/۷ B۳۵۸

رده بندی دیویی : ۱۸۴

شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۳۳۲۷۱



افلاطون، تاکید بر جامع کل آثار

ترجمه و تقریر: یاسر غزالی



صفحه آرایی: یاسر غزالی



ناشر: نشر شما با همکاری انتشارات بهجت

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۳۲-۶۵۱۷-۰۱-۰

قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان



دفتر توزیع نشر شما: تهران، خیابان میرزای شیرازی، شماره ۱۶۲

تلفن: ۸۸۸۹۹۹۰۷ - دورنگار ۸۸۹۴۱۱۴۶

نمایندگی فروش نشر شما: تهران، خیابان ولی عصر، دوراهی یوسف آباد، کتابفروشی بهجت، شماره ۱۹۷۸

تلفن: ۸۸۹۶۷۱۷۶ - دورنگار ۸۸۹۵۷۱۷۶



www.behjatbookshop.ir

www.behjatpublication.com

حق چاپ محفوظ است.



انتشارات بهجت

فهرست ♦♦♦

۱۳	شرح مختصر زندگی افلاطون
۱۷	پیشگفتار مترجم
۳۱	توضیح کوتاه در مورد امرسن
۳۵	افلاطون یا فیلسوف
۹۷	فهرست مختصر منابع امرسن

۹۹	ادبیات، زیباشناختی، اخلاقی	مکالمات
۱۰۱	پیشگفتار عشق	بزم
۱۱۱	عشق زیبایی	فایدروس
۱۲۱	مهارت سخن	چارمیدس
۱۳۱	گفتگویی در مورد شجاعت	لاخس
۱۳۹	زبان‌شناسی و روش‌ها و آوازه	کراتیلوس
۱۵۳	دین و دینداری در فلسفه یونانی	اوتیفرون
۱۵۹	هنر روایت در سخن و ادبیات	ایون
۱۶۵	زیبایی	هیپاس
۱۶۹	دوستی و همگرایی	لیزیس
۱۷۹	پاسداشت فرزندی (قابلیت) و دانایی	آلکیبیادس

۱۸۵	سیاسی، اجتماعی، تاریخی	مکالمات
۱۸۷	در آفرینش جهان	تیمائوس
۲۰۱	تاریخچه انسان کهن (ادامه تیمائوس)	کریتیاس
۲۱۱		سیاست
۲۱۷	در پاسداشت جان برگزان میهن	منکسوس
۲۲۱	نخستین طرح مدون سرنمون (ایده)	جمهور
۲۶۳		قوانین

مکالمات | فلسفی، منطقی، جدلی

۳۰۵	پروتاگوراس	دانایی
۳۰۷	منون	فرزانی یا قابلیت
۳۲۳	تثانه تنوس (نوریزون)	بحثی پیرامون شناخت/معرفت
۳۳۱	پارمنیدس	ایده و واحد
۳۴۵	فیلبوس	لذت
۳۷۳	سوفسیت	استدلال منطقی
۳۹۵	گگاس	فن سخنوری در نفی سوفسیت‌گری
۴۰۵	اوتیا	گفتگویی جدلی
۴۱۹		

آخرین روزهای عمر سقراط

۴۳۳	آپولوژی	دفاعیه سقراط در محکمه آتن
۴۳۵	کریتون	دفاع سقراط
۴۴۵	فایدون	حالت‌های روح
۴۴۹	نامه‌های افلاطون	اگرچه اغلب مطالب
۴۶۹	درک افلاطونی افلاطون	
۴۷۵		

فهرست منابع اصلی...

پیشگفتار مترجم

کتاب بزرگ جوانان نایاب‌ترین الماس در اعماق زمین است.
جان راسکین. "گنج‌های پادشاهان"

این کتاب در که مت یک کاربردی گرچه در نوع خود یک کتاب دستی (handbook) آکادمیک است که می‌تواند سرمشقی برای چکیده‌سازی جامع آثار مطول و فاخر فلاسفه بزرگ به نیراز معنای لزوماً انتقادی آن باشد، اما هدف عمده به ثمر رساندن این تفسیر و تقریر و چکیده‌سازی همزمان، فارق از تسهیل و بهسازی مسیر و آشنایی شمار تازه‌ای از مشتاقان عمومی مطالعه مجموعه آثار افلاطون یا حتی آنان که تا به حال صرفاً چند مکالمه از وی را خوانده بودند، ارائه فرصتی به علاقه‌مندان مطالعه آثار است که قبل از این، یا آثار او را به طور کامل نخوانده‌اند یا احیاناً به هر دلیل تا امروز از منورده کامل افلاطون مغفول مانده‌اند؛ با این امید تا این کتاب نیز جایگاه به پیشانی میان جامعه دانشجویان و فرهیختگان بیابد. گرچه تلخیص یک اثر نه به این معنا که ضمناً به معنای توانبخشی، همخوانی و ستردن غموض از متن، تریزه فلسفی، نیز هست. بدیهی ست جمع‌بندی تفهیمی و اختصاری آثار بزرگ و مفصل که در سنت حاشیه‌نویسی متون امری مسبوق است، (گرچه تا کنون در زبان پارسی به طرز شایانی صورت نگرفته) هم پیوسته سلیقه و کوشش خاصی برای تدوین و از قلم نیفتادن هیچ بخش یا عبارت ارزشمندی از اهم آثار

اندیشمندی یا نابغه مربوطه را می‌طلبید و هم خود به ترتیب اهمیت آفرینش قلم از ۱- تألیف ۲- ترجمه ۳- تحقیق و تلخیص، در مرتبه ایجاز و فشرده سازی نیز عاری از مایه‌هایی آفرینشی و نظام‌مند نیست. این همت گرچه دارای ظرفیتی نهان از تواتر و همذاتی افق مترجم، تقریرگر و نویسنده اصلی را نیز در بردارد اما هرگز جایگاه مطالعه خود اثر در زبان اصلی یا برگردانی موفق از آن را نمی‌گیرد؛ به همین دلیل این کتاب اگر به نوبه خود دست‌کم استطاعت جبران ضیق زمانی زندگی فعلی علاقه‌مندان را نداشته باشد همواره می‌کوشد تا راهی معین به سوی مطالعه اصل اثر بنماید.

بار دیگر به ترجمه و تلخیص کل افلاطون حدود دو سالی همت من را (همه‌نگام به ترجمه بنجامین فرانکلین)^۱ تا نهایت بضاعت ام ستاند، اکنون که کار به یمن عنایت صائب ناشد فرهیخته و دوست عزیز اردشیر بهجت مدیریت نشر «شما» (بهجت)، به انجام امر رسد، مقصود آن تا بلکه مشق دانش‌اندوزی این کمترین از آن حکیم درجاء شود، پس حرکت را برای دانشجویان، اساتید و مشتاقان یا آغازگران مطالعه فلسفه، ادبیات، ادیان و عرفان تسهیل کند. گو این‌که خواندن اصل افلاطون دست‌کم در انگلیسی، فرانسه یا آلمانی، حتی برای آنان که یونانی نمی‌دانند نیاز به توضیح و یادداشت‌نویسی دارد چه، حدود چند سده است که در زبان‌های غربی ترجمه و حواشی‌نویسی و تقریباً زیربنای قابل ارجاع جوهر فلسفه‌های راستین از ارسطو تا بیدگ را ته‌کیل می‌دهد؛ در غیر این صورت آن شمار از خوانندگان پارسی که زبان‌سای لایزال می‌دانند، طبعاً خواهند توانست برای خواندن کل آثار وی از زحمات ستودنی مترجمان فارسی، به خصوص استاد فقید گرانقدر دکتر محمد حسن لطفی در برگردان کامل آثار افلاطون (جلد ۴) نشر خوارزمی، همچنین فواد روحانی و محمود صناعی (چهار و پنج رساله) یا باقی برگردان‌های مقبول بازار بهره لازم را ببرند؛ مضاف بر آن‌که در این مقال جای تأکید صریح دارد که هدف اصلی این کار

البته چکیده‌سازی صرف نبوده بلکه همگام، تفهیم و همخوانی آسان را نیز منظور نموده تا بدین معنا خوانندگان قدیم افلاطون در فارسی را نیز از آن بی‌نیاز نکنند.

لازم به یادآوری است در این برگردان و ایجاز توأمان، برای کلیدی‌ترین واژه افلاطون یعنی ητέρα (Arete) یا معادل Virtue در لاتین به عنوان مفهومی پایه که اغلب مباحث سقراطی یا افلاطونی افلاطون به آن ختم می‌شود و در ماموریت سنت تاریخ حکمت غرب به معنای والاترین گُربزی، لیاقت، یا قابلیت بودن به قوه‌ای استعادی نستوه و درخشان به شدن به کار رفته است، همان معادل ماوس "قابلیت" یا گاه در تشخیص خود از این معادل، به طور عموماً واژه برازنده "فراموشی" را در بر شونده آن نهادم تا گرچه فرصتی مغتنم برای ساختن معادلی فاخر نیافتم است که به تکوین ذهنیت دقیق خواننده در افزودن مفهومی تراز از فرهنگ جهانی به "زبان فرهنگی زبان دلکش پارسی کمک رسانده باشم و به همین ترتیب، برای برخی مفاهیم مثل Being / εἶναι بودن و هستی و not – Being / οὐκ εἶναι "یا" نیستی" نیز به ترتیب "وجود" به معنای "بودن رونده" یا معکوس آن "عدم" به معنای نبودن را نهادم یا دست بالا برای تفهیم بیشتر، آن را با همان هستی، نهایی توأم ساختم. در موارد ضروری نیز اصل یونانی را به جهت یادآوری در به یادداشت ذکر نموده‌ام. در محورکل کار به همان ترجمه انگلیسی مورد استفاده اکثراً مودم و تطبیق برگردان‌های انگلیسی با اصل یونانی را امتیازی ندانستم چرا که وقت بیشتری از اتمام سودمندانه این کوشش می‌گرفت چه، دلیلی برای این ندارم که مترجمان انگلیسی را در پشتکار و صداقت‌شان ناقص ببایم پس ترجیح دادم غنیمت وقت را صرف پیشروی مفیدتر خود از درک، تفهیم به ایجاز و ارائه هر چه ارزنده‌تر مواد مورد بحث مکالمات و ارائه صورتی کامل و درس‌گونه از نوشته‌های افلاطون سازم.

نکته حائز اهمیت دیگر این‌که: آن احاطه غایی که فرآورده رسیدن به پایان

جریان بطنی یک مطالعه، یعنی گسترده‌تر شدن افق مطالعه ما از فلان مکتب یا نویسنده است (پیرتر شدن و مجرب‌تر شدن مان) البته مویده آن نیست که خاستگاه نوجویان یا کسانی که پس از ما وارد این عرصه می‌شوند و به همان اندازه روز آغاز ما، مشتاق افزودن دانش خویش هستند را مورد بی‌اعتنایی و غفلت قرار دهد؛ حتی چه بهتر که هر نسل، آثار بزرگان کلاسیک را به زبان رسای خود ترجمه کند تا بدهکار چیزی به پیشرفت منطقی زبان زمانه خود نباشد گویان که وظیفه اصلی مترجم یا نگارنده در این جا تعیین حدود اصالت آثاری است که با گذر زمان مکرر یا بلااستفاده واقع نمی‌شوند و به زبان ساده در روزگار پس از ما (پیری نیز (چون افلاطون) همانقدر به شگفتی مان می‌آورند که در روزگار نوجویان مان؛ زیرا شاید دست در خزانه گرانبار اسراری برده‌اند که افزونی تجربه و تدبر هر ما را گزرجوع به آن را ناکارآمد نمی‌سازد. ادبیاتی که چون گلگشتی از ساحت الهامین یعنی حقایق مورد اشاره او می‌گذرد (نیز چنان‌که در مرتبه‌ای رازورس، پیاپی کتاب مقدس فرهنگ بشری را دریافته است) چنان خاستگاه اخباری سترگی از برای روشنی حرکت خود می‌یابد که اگر هم به مصاف آفرینش شاعرانه یا اطران روائع جهان آدمیان نرود، فرصت خود و مخاطب خود را صرف تبلور یا تخریب کاذب است؛ جهل خویش نمی‌کند یا حتی در ساحت علم نیز عامل تفکر در مقام یک حق‌نوجوی علوم قهراً تصور نمی‌کند که آن مطالب علمی که در طی طریق اندیشه و پژوهش، دانشگاهی خود آموخته یا همچون تخصص کاری برگزیده در برابر آن چه اصلاً بی‌علمی می‌نامد (فلسفه، ادبیات و عرفان) جایگاه حقیقت در برابر خرافه در برابر چه بسا اتفاقاً علم‌نمایی وی است که هنوز آن چنان در کوره حقائق آن معلومات روحی مندرج در ادبیات، فلسفه و عرفان به پختگی و شیوایی مقبول سخن دست نیافته و چنان در اغفال کوتاه‌دستی یا کم‌همتی وی از این رازجویی‌ها واقع است که سطحیت خرافی او چون جبهه‌ای ناکارآمد در برابر حقائق متعال و مورد شهود حکمت که نیز غایت علم راستین است و فی الحال از چشمان

ظاهربین وی مکتوم مانده. رنگ می‌بازد؛ گرچه با تأسف، حتی در هنگام اذعان قلبی نیز تن به هیچ خضوع یا تغییری نمی‌دهد! و این از مُقدرات بولعجب و تاریخی بازی نابرابر کفر و ایمان بوده است؛ گرچه این هم‌آوردی چیزی از حرمت حقیقت هستی نمی‌کاهد مگر آن که سرانجام ابرار حقیقت را چونان پیروز حقیقی این میدان در صعود از عقل ظاهراندیش سر بلند می‌کند؛ به همس سیال فلسفه‌ای نیز که با بنیان افلاطونی می‌آغازد به جای آن که بن بست راه به مسیر هیافت‌های ثواب بیفزاید، چون مجرای اخباری دیگر به دریای روح جهان وصل می‌کند و زمینه‌ای متصل به عرفان نقش می‌زند.

و اما در تمامی سیر استخراج مواد اصلی گفتگوهای افلاطون، حتی المقدور نشری کارورزان و به ناگزیرم مگر در مواردی که ناگزیر در پایان هر گفتگو تحلیل خود را در هر ملاحظه گنجاندم، بلکه بخصوص در گفتگوهای غیرجدلی‌تر، عام‌ترین مرمک را، شاء کردم تا عموم خوانندگان چنان چه به راستی خود را در جذبه ذهن نگذاشته، با سامر روانی بیشتری در خواندن کنند یا حتی بلکه این نثر چونان آرزوی خیریه‌ای پوی باشد در ارتقای سطح نامرتقی عامی‌خوانی به سطحی بالیده مطالعه در خواص، ضمن آن که در این جا تمامی عناصر پراکنده یک گفتگو را در صورت امکان به یک مجتمع کردم که در عین فشردگی، احياناً معماهایی که اغلب به دلیل هم‌پوشانی در ذهن خواننده از خواندن نثر مبسوط آثار ایجاد می‌شود تا حدودی - در صورت پاسخ مسائل پیش‌بینی‌ناپذیر حین بحث، ارائه، تسهیل و متمرکز شدن - هم مطالب را عموماً در کسوت قصار یا دنباله افزوده بحث با علامت آغاز (☞) نشان در مردم و پایان هر گفتگوی اصلی را نیز با نشان اختتام □ و آن چه در حاشیهٔ روایت گفتگو بود را در قلاب [] نهادم؛ علامت اشاره (←) نیز به اقتضای شالودهٔ ریاضی‌وار اغلب مباحث به نوبهٔ خود کمک قابل توجهی در تجهیز حرکت استنتاجی ذهن خواننده می‌کند و عطف توجه وی در جذب موارد روند مجهول به معلوم را متمرکزتر می‌سازد. تمام پانویشت‌های کتاب نیز تا آن جا که کوشش بر آن بوده

است تکرار مکررات پانویشت‌های لاتین یا مجموعه کتاب‌های در مورد افلاطون در تاریخ نشر پارسی طی این یک سده نباشد، از مترجم است. همچنین آن چه غیر از گزارش من در متن هر مکالمه موجود بود و در دل چکیده من از متن اصلی نگنجید را آشکارا آن قدر قابل ذکر نیافتم تا چیزی به معلومات ارزشمند تابل درج در حافظه خواننده امروز بیفزاید؛ هر چند تا حد ممکن چیزی حذف نشد بلکه اگر در صراحت جریان ناب برگردان جایگاهی حیاتی نمی یافت چون ماده‌ای مفید به جریان بازآفرینی تقریر پیوست تا به کارآمدی آن بیفزاید چه، گرچه که من برداشتی کاملاً شخصی از افلاطون بوده است اما برداشتی که صرفاً از ترجمه عین به عین و اندک ملاحظات قید شده من در پایان هر گفتگو، به از زبانی اسالت خود نوشته‌های افلاطون یا نهایت حقیقت مکتوم در آن‌ها عبور کرده که این البته گواه هنجار مألوف همذاتی با یک اندیشه و تکرار آن در زبان در است تا آن جا که البته این همذاتی با اندیشه دیگری آن هم از ورای دوهو و چها سال، خود واجد ساختاری دقیق و درون محور از عدالتی آسوده خاطر و باززایی آن اندیشه و تناظر محض افق‌ها دارد، زیرا مواد و مفاهیم در این کار بنان به هر نزدیک شده‌اند که کلیت افق افلاطون را حتی واضح‌تر می‌سازند. امید است که منتقد یا خواننده افلاطون با امکان تسهیل خواندن آثار کامل او بیشتر به بحث مسلط می‌شود تا برعکس مجبور باشد به خاطر فقدان زمان کافی دست به گریز واری متفرق از آثار مختلف او یا دست‌بالا خواندن شش یا هفت مکالمه او یا مرود از عزم به شروع خواندن کل آثار باشد، حال آن که مالا این سعت در برش کامل معلومات وی، منجر به نظری شود که مثلاً پاسخ مستدل ان درست در همان بخش از آثار افلاطون آمده باشد که او غافلانه آن را از نظر نگذرانده بود؛ از این لحاظ و صرفاً بدین معنا معتقدم در این جا افلاطون برای نخستین بار در پارسی بازآفریده شده است تا فرصت خوانش مطلوبی در اختیار خوانندگان خوش ذکاوت و ملالت‌گریز امروز و البته فردا قرار دهد؛ از سویی تا آن جا که خود

دیده‌ام مگر معدودی از جامعه دانشگاهی یا افراد خاص، عموم خوانندگان یا منتقدان به ندرت جز همان چند مکالمه معروف یا کتاب جمهور و قوانین، کل آثار این حکیم بزرگ را به یکباره خوانده‌اند مگر دست بالا به گزارش فلان محقق غربی در نقدش از این کلیت اکتفا نموده باشند؛ پس امید مضاعف تا این کتاب جایگاهی همیشگی در درس‌گفتارهای افلاطون بیابد و منبعی روان و مقبول برای علاقه‌مندان رو به افزایش خواندن کل آثار او باشد. همچنین در مورد منابع ترجمه گرچه مبنای کار من همان ۴ جلد نفیس مجموعه آثار افلاطون (چهار انتشارات لیثرباند ایستون از کانکتیکات ایالات متحده به ویراست جان کرپر/ 2001) بود اما همواره پنج یا شش ترجمه مختلف انگلیسی را در پیش چشم داشتم که ظاهراً تفاوت‌های فاحشی میان تصحیح و استخراج شده از ادیان یونانی یا لاتین موجود نبود و این خود تا حدودی زحمت مفروض را تقریباً بر حاصل انطباق با فرانسه یا آلمانی را نیز مرتفع می‌کرد. در مورد جایگاه تراگدیری مکالمات نیز در این جا معیار تقدم و تأخر تاریخی مکالمات را که به معنای معتبری هم در نسخ قدیم یونانی ندارد (صرف‌نظر از حدس و گمان‌های تاریخی رباب اصل نظم تاریخی نوشته‌های افلاطون یا برداشت موادی از خود خالک) (که چندان وافی به یقین نیست) مگر در موارد مُحَرَز همچون کریتیا و تیمائوس که از متن خود اثر مستفاد می‌شود و طبعاً رعایت شد، از چهاره‌ای رسوم تبعیت نکردم و ترتیب قرارگیری مکالمات را حتی الامکان بر دو اصل رعایتی قرار دادم:

- ۱- سیر مفروض حرکت سقراط از ابتدا تا گفتگوی فرجام در زندان (فایدون) که پایان حیات او و آغاز میزان وام‌داری سترگ افلاطون به او را می‌رساند و در این صورت طبعاً شاید بسیاری مکالمات شخص افلاطون (پس از مرگ سقراط و در غیاب او) نیز در جایگاه میان این آغاز به پایان واقع شود.

۲- طرح انتظامی ذهنی و آزاد برای خواننده کل آثار افلاطون که نخست، سامانه‌ای است از شاعرانگی و ملاحیت گفتگوهای به نسبت ادبی‌تر در ابتدا و دوم عبور به خوانش ناگزیر بررسی‌های خشک هر چند کلاسیک سیاسی-اجتماعی‌تری چون قوانین و جمهور و در مرتبه سوم برای خواننده به مراتب مدافع جدل و ممارست استدلال ذهنی، دنبال کردن فضای آثار جدلی، فلسفی یا حتی سفسطی بررسی مفاهیم در گفتگوهای این بخش همچون پارمنیدس، سوفیست... و دست‌آخر در مرتبه چهارم، آن چند نمونه‌ی پایانی شامل آپولوژی، کریتون و فایدون که مستقیماً به اخذ نام به آنها و زندگی سقراط همزمان با مرگ او در هفتادسالگی (۳۹۹ ق.م.ط) مربوط می‌شود و لزوماً نمودار منظم و متناظر پیشروی شخص فلاسفه در مدار تکوین اندیشه او براساس گذر عمر خود وی که حدود ۵۰ سال، آن از سقراط را شامل می‌گردد نمی‌باشد؛ در غیراین صورت باید ترتیب زمانی صرفاً مفروضی را می‌پذیرفتم که از دوران باستان در مورد تقدّم و تأخّر زمانی گفتگوها لحاظ شده بود و گاه فراتر از حدس و گمان منحصراً بر اساسی رفت؛ وانگهی به نظر لحاظ کردن این ترتیب ایده‌آل: ۱- ادب ۲- سیاسی، اجتماعی، قانونی ۳- جدلی ۴- مرگ سقراط، بی‌آنکه دست دهنده هیچ اتحاد الزامی در رویکرد تاریخی نظم مکالمات باشد، صرفاً انتخابی پیشنهادی در رهیافتی به کارنامه فلسفی زندگی افلاطون است؛ گو این که مواد مطروحه در تمام گفتگوهای این سه محور گاه خودبه‌خود در همدیگر نیز بازآوری می‌شوند و صورت مجزایی را طی نمی‌کنند، همانطور که برای نمونه گفتگوهای متعدد از مفهوم فرزاسی (قابلیت) در ساختن انسان کامل باستانی یا سرنمون (ایده) چنان پیرنگ بدیع این جهان‌بینی تقریباً در عموم گفتگوها جریان دارد.

از امتیازات کار روی یک فلسفه مرجع یا نص باستانی (ولو افلاطون در متن عصری می‌زیست که دست‌کم دو قرن تفکر مکتوب فلسفی پشتوانه آن بود) آن است که محقق یا مترجم مجبور به لحاظ کردن ضروری منبع‌شناسی ارجاعی نیست یا به زبان ساده، خواندن آثار اندیشمندان یا متأثران پس از نابغه مورد نظر در این میان محلی از ضرورت ندارد زیرا در این جا، اثر (همچون افلاطون) بر خاستگاه مرجعیت خود استوار است یا گاه اگر احیاناً در روزگار خود، سبب جنگ‌ها و نزدیکی مراکز تمدن باستان به هم (از جمله نبردهای پارسیان و یونان در ماراتن یا لشکرکشی خشایارشا به غرب و...) بالطبع متأثر از فلسفه بابی می‌شود، و بوده، عدم منابع کافی و متقن امروز، ما را مگر در اندک شواهدی در باره عصر نویسنده - یا گزارش‌های معاصر که امروز به دست ما نرسیده تا حشر مع‌الها - یک کار تطبیقی را بری از ظن و گمان کنند، به بیش از نظرورزی‌های آتش‌پز ظن در ربط دادن هسته بینش حکمت یا میراث قومی او به اقوام مجاور، باستان یا استادان وی یا یکسان‌انگاری اگر نه جوهری که عرضی جهان‌بینی‌ها، رونق رکن راه نمی‌برد؛ گواهی که زاویه دید افلاطون خود سپیده‌دم یک نگرش عموماً مستقل به جهان است که علی‌رغم هر مشابهت یا تأثیری از هر کجا، آسکانه زهدان بومی و درون‌مرز اندیشه فلسفی در خاک یونان نزدیک‌تر است؛ چه از یک مرجع مثلاً مصریان فلسفه یونانیان را در قیاس با قصر مجلل رازوری و عالم خرد طبلی توخالی می‌دانستند یا به هر عنوان ردپایی از مشابهت نگرشی متأثر از افلاطون به هستی، در مشارب باستانی آسیای میانه موجود باشد، قرار نیست او را بمقراط یا نبض فلسفی تفکر یونان را حتی با وجود تأثیرات محتمل و فزاینده پس از مصر، تمدن‌های سامی یا موبدانه پارسی، چونان مللی معروف و همسایه در جهان باستان، طابقی النعل به نعل متأثر از یکدیگر قرار دهیم، زیرا چه بسا کیفیت یگانه این اندیشه‌های فلسفی با آبشخورهای مرجعیت جغرافیایی خود بیشتر مأنوس‌اند تا تأثیرات تام و تمامشان از هر قلمرو دیگر جهان تفکر یا

عرفان؛ هرچند برعکس تأثیرات پس از مرگ افلاطون در حکمت غرب و شرق (چنان‌که در امرشن خواهید خواند) با یک تطبیق کارورزانه بی طرف، قابل پیگیری و پژوهش روان تری است.

آثار وافر مرکزیت بینش افلاطون به جهان هستی، در تمامی تاریخ اندیشه دوهزار و چهارصد ساله پس از وی در جهان غرب و تا حدودی شرق، رکنی نقش ناپذیر بوده است؛ به خصوص تأثیر بارز او در متفکران صدر باستان چون پلوتینوس (فلوطين) به منزله زبده ترین شاگرد باستانی مکتب افلاطون (نه خاندان او) پس از افلاطون اکیداً توصیه می شود) و فیلون اسکندرانی، نخستین کسی که گرچه یک یهودی مقیم اسکندریه بود اما با پشتوانه استدلالی بی‌مثال به تفسیر و تأویل تورات شتافت و نخستین گام مدون را در جهت همجوابی افق های همگون فلسفه و دین برداشت؛ همچنین سنت آگوستین و در آرون سیاه توماس آکوئینی و آثار دلنواز بزرگان صدر رنسانس ایتالیا از جمله بیچینو ماریندولا، نیز در دوران بالنده فلسفه اسلامی تأثیر او در طالعان مکتب کلام، حکمت و عرفان ایرانی-اسلامی از جمله حکیم ابونصر فارابی، شیخ الرئیس بعلی سینا و... باز در قلمرو گسترش یافته فتوحات اسلامی تا غرب اروپا از جمله ابن خلدون در اندلس، ابن رشد، کندی و...

از طرفی تا آن‌جا که به فرد افلاطون مربوط می شود اکنون که ای نمونه، آثار فاوَرینوس رومی (۸۰-۱۶۰ م.) از قرن دوم پس از میلاد به در دسترس نیست، نرسیده است، زندگی نامه ای مقرون به منابع روزگار افلاطون، سیران تریسوتو از کتاب "زندگی و آرای مشاهیر حکمت یونان" اثر دیوجنس لائرتیوس (بین قرن سوم تا پنجم میلادی) سراغ نداریم؛ در مورد سقراط نیز هرآن‌چه غیر از گزنفون (خاطرات سقراطی) و دیوجنس لائرتیوس آمده یا متأثر از این دو منبع است یا ریشه در خیال ورزی محققان یا مورخان متأخر غربی دارد. با این وصف من در مقدمه، با وجود سترگی و شاعرانگی نفس گیر نشرالف والدو امرسن امریکایی،

یک سخنرانی از او در باب افلاطون را در این کار ترجمه کردم^۱ و آن را چون زینتی در ابتدای کار نهادم که به نظم خواندنش برای خواننده عاری از لطف نیست و دستکم ما را با نگاه موحد یکی از ستارگان تابان جهان فرهنگ بشری به افلاطون آشنا می‌سازد؛ گوا این که خواننده می‌تواند این مقاله را پس از خواندن افلاطون نیز بخواند گرچه از ابتدا خواندن دقیق آن نیز طرف لذتی خواهد بست. افلاطون می‌در گفتگوهای سفسطی، پیچیده و بغرنج‌اش چون "پارمنیدس" و "جمهوریه" تاب‌سوزی ذهنی در هنگام خواندن این بافه‌ی خستگی‌آور ریاضی وار، از آن جا که حکمت ریاضیات (و نه علم صرف بی مقصود) را در اخذ نتایج عالمانه منور می‌سازد، متعاقباً تأثیرات به‌سزایی در انتظام ذهنی خواننده برجای می‌گذارد که پس از گذر از آن، ناخواسته در منضبط کردن خواننده در گزینش حتی کاروانا، تراثا، دبی رخ می‌نماید و از این جا است که می‌باید به تفاوت صریح نگاه افلاطون، ارسطو و نیز نزدیک شد؛ گرچه ارسطو سلسله‌دار عقل محض است و در این طور به بی اخلاقی کاملاً استادانه عمل کرده است اما جز کاوش در کران‌های عقل انبیا برین، حلاوت افلاطون را به ما نمی‌دهد، چه آشکارا می‌توان به دل روشنی تفاوت عدم پیرنگی وجه ایقانی او از ماورای ماده را در قیاس با پیامبروارگی حکمت افلاطون دریافت؛ گرچه حتی خواندن چند کار مهم او غیر از تجسم فضایی از نظریات خدای معاصروی و استادش، اتفاقاً برای تجسم فضای درستی از تمایز روش افلاطون و ارسطو در بشیری که در افلاطون طلوع می‌کند و در ضمیر ما به الفت می‌رسد مهم است؛ رجمله آن که افلاطون پس از بیان حقیقت بزرگی چون "ایده"، دستکم باید به فلسفه هم شده، زمانش را با پیگیری بیهوده پرسش‌هایی چون یکی بودن ایده و استعداد فیثاغورثی هدر نمی‌دهد و به همین دلیل به نظر من اساس نگاه و فلسفه این دو استاد و شاگرد با هم سنجیدنی نیست.

۱. از کتاب ارزشمند «مردان نمونه» یا بزرگان فرهنگ غرب که ترجمه کامل آن به اتمام رسیده و به‌زودی از همین قلم چاپ می‌شود.

از سویی خواندن آثار او از جمله بخش‌های تربیتی جمهور یا حتی قوانین همچون آرمان‌وارهٔ احداث کشور برینی در روزگار خود قطعاً در ایجاد بینش متعالی و کلاسیک یک جوان ضروری است و گرچه عملاً آن را در جهان تکنوردهٔ عاری از روح فعلی قابل اجرا نیابد، اساسی روشن برای درک آتی جامعهٔ متمدن به وی می‌بخشد.

افلاطون نیز به سان تعبیر قدما از هومر و شکسپیر، ترجمان خود طبیعت است (و این تشبیه معانی گسترده‌ای دارد)؛ بزرگانی چون گوته معتقد بودند: "کل اندیشهٔ غایت پس از افلاطون چیزی جز تکرار گفته‌های او یا حاشیه‌ای بر حقائق او بوده است" و این به دلیل آن است که مفاهیم در آثار او خود به صورت ایده‌های اندیخته شده در ذهن او بوده‌اند زیرا جنس حقیقت همواره واحد است و جوهر آن پیوسته به همهٔ گوناگون در ادیان و مکاتب اصیل تاریخ بشری تکرار شده و افلاطون در این باره قول امرسن به عنوان مبداء اندیشه‌ای جامع و محاط در حقیقت عمل می‌کند. همان‌طور که این روست که صرف‌نظر از پیام ادیان یا عرفان‌های عظیمی چون ابن عرب، مولوی، حافظ و... وی به عنوان اصلی از بشارت دینی که خود به شخصه زمینهٔ راهی برای آن است عمل می‌کند؛ تفکر پس از او (از جمله مثلاً حتی دکارت، کانت، هگل و...) جز بازاندیشی یا تکثیر منطقی همان واحد اولیهٔ تفکر حکیمانه که به زمینه‌ساز بینش اوست نمی‌باشد و گرچه انبساط می‌یابد اما در مبادی کلی‌اش از آن راترنمی‌رود؛ اگر کوشش عموم فلاسفه آن بوده است که با عقل محض و انصاف‌رسانی به حقیقت برسند و هرگز راه به یقینی امن در دل ما نبرده‌اند، افلاطون با نزدیک کردن حقیقت به فکر ما فلسفه را به مقام راستین‌اش برنشانده، امن‌ترین آشیان نهادمان را از آن خود می‌کند؛ گواهی که چنان‌چه هدف برخی تأمل در عرفان یهودی، مسیحی و اسلامی یا حتی بودایی باشد او همواره مصداق ضروری ایجاد زمینهٔ حرکت برای این عده نیز هست؛ حرکتی که اگرچه فلسفی است یا کاملاً با عرفان اورفئوسی یونان باستان و جریان فیثاغورثی بیگانه نیست، باز

به همین نسبت حاوی مایه‌هایی مؤثر برای ورودی زیربنایی به عوالم عرفانی مشارق جهان روح نیز به شمار می‌رود؛ از جمله دامنه گسترده تأثیر حقیقتی که افلاطون آن را چون ارمغانی بر غرب و شرق، روشن نموده نیاز به بازگویی ندارد و در قالب همان عبارت استعاری همیشگی ادبیات افلاطونی، تفکر افلاطونی، شعر افلاطونی یا... نشان خود را اعلام می‌دارد.

گفته‌های سقراطی افلاطون به مثابه نخستین خاستگاه مباحث فلسفی و کلامی سرلوحه حرکت مکاتب فلسفی پس از خود در جمله حوزه‌های مهم جهان غرب و آثاری میانه شد که نشانه بارز آن (صرف نظر از آن بخش عمدتاً دینی حکمت خروانی سرزمین باستانی پارس) عرصه‌ای از یونانی‌وارگی مکاتب فلسفی مسیحی و یهودی در کلام و فلسفه دست‌کم پس از قرن نخست میلادی و زکات فیلو بود. نیز لازم به یادآوری مجدد است که رسوخ این طرز مباحث دیالکتیک، رپی آیند فلسفه مسیحی، پس از قرن هفتم میلادی از اسکندریه به چهار استان گره درآمدهات اصول دین، که دستمایه حکمای صدر اسلام در پرورش افکار فلسفی شد تا با تطوری پابرجا، این آموزه‌ها را به مثابه اخباری متناظر و قابل استفاده به جهان نبوی بپیوند؛ کما این‌که پس از قرن دهم میلادی در جهان اسلام و مسیحی، حاشیه‌نویسی بر کلام و عرفان، صبغه‌ای مستقل و اطلاع‌رسان یافت که البته هرگز از ریشه‌های منحصر سنت فرارفت فلسفی یونان نگسست و گرچه در کمایی چون ابونصر فارابی، ابن سینا و... مقصود حرکت استدلالی عقلی در پی اهداف به همپوشانی غایات مفاهیم متعال دینی می‌برد، باز مایه و بست حرکت خود را از آن‌گونه خردورزی می‌ستاند که سقراط و افلاطون، ناخودآگاه مبداء و تولد آن بودند؛ چه، مسیراینان نیز به راستی از حقیقت ادیان جدا نبود و این خود بر درجه اهمیت خواندن افلاطون برای طالب نوجوی حکمت‌های پسین می‌افزاید تا دست‌کم تطورات بعدی خود را حتی در حرکت به سوی عرفان از بدایتی موجه چون افلاطون بیاغازد. باری اکنون که تاریخ با چنین ابهامی آثار

او را به ما رساننده به راستی چه تفاوت که اندیشه‌های او تحت تأثیر پارمنیدس، پروتاگوراس یا... بوده یا چه مقدار از افکار خود را به راستی از سقراط ستانده یا بنا به مصلحتی در نهان داشتن خود، آن‌ها را به او نسبت می‌دهد؟ امروز همین بس که ما می‌دانیم او عاملیتی مؤثر در ترویج و بسط این افکار داشته و از این روی را می‌ستاییم و در گنجینه میراث فرهنگ بشری محفوظ می‌داریم.

در پایان ضمن تشکر ویژه و مجدد از دوست عزیز و دوست داشتنی اردشیر بهجت مدیریت نشر "شما" و پدر فاضل و محترمشان مدیریت نشر "بهجت"، امیدواریم جام است این کار مقبول نظر فرهیختگان و دانشجویان عزیز افتد و موجب شود بسیاری برای کاری از این دست روی آثار باقی قداما شود و ما را نیز در راه سرگ بلند آبی دیگر که برنامه آبی برگردان شایسته صد کتاب مهم (عموماً پرنگشته به شایستگی پرنگشته) از کلاسیک‌های معظم ادبیات جهان است، نیرویی از و ن بخشد پس از اتمام کتاب گفتاری آزاد و کوتاه نیز با عنوان "درک افلاطونی افلاطون" به پیوست افزوده‌ام تا به میزانی مختصر، گویای کلیت نگاه من به ضرورت خواندن افلاطون باشد زیرا گاه دانستن یک حقیقت از میراث فرهنگ بشر موجب آن می‌شود تا خواستگاه کارهای خود ما نیز از بی‌حاصلی، وقت‌گیری و ناثوابی تهی گردد و این در موجودیت خود، روی در حقیقت والاتری داشته باشد، آن‌گونه که دوست که خود من که لزوماً اهل فلسفه به معنای غیر ادبی - عرفانی یا انتظام ذهنی آن نیست و غیر از این فواید را ابطال وقت ارزشمند می‌انگارم، افلاطون را به عنوان آغاز راه است ادبی درازدامن خود بر نمی‌گزیدم اگر هوایی یا پیرنگی از معارف ادبی و ارزشرنگی اخباری در خود نداشت. سرانجام امید تا همت این کمترین به قدر حسن نیت خود مقبول اهل دانش افتد و هر هنرمند، غیر هنرمند، عالم، غیرعالم و جان جوئی تکامل در حال یا آینده را با نشستن بر روی سیمرغ پُر جلال افلاطون و پرواز در سپهر خجسته‌اش مهبیای وصل به بهشت آرزو و حقیقت خود گرداند.

آمین: هُوَ وَسَّعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا